

نقد فیلم «فرزندان»

The Descendants (2011)

کارگردان: الکساندر پین

نویسنده: الکساندر پین، نت فاکسون و جیم راش

تدوین: کوین تنت

بازیگران: جورج کلونی، شالیین وودلی، روبرت فاستر و...

خلاصه داستان: مت کینگ (جورج کلونی) وکیل باسابقه‌ای است که در جزیره هاوایی زندگی می‌کند. همسر او، لیز (پاتریشیا هاستی) در اثر تصادف به هنگام قایقرانی، به کما رفته و در بیمارستان بستری می‌شود. این اتفاق مت را که مدت‌هاست نسبت به همسر و دو دختر نوجوانش بی‌تفاوت بوده، مجبور می‌کند کارش را تعطیل کند و به پرستاری و مراقبت از همسر و فرزندان‌اش بپردازد. مت در این مدت شناخت بیشتری از دخترانش پیدا می‌کند و به‌علاوه، متوجه حقایق تلخی نسبت به زندگی‌اش می‌شود. مت متوجه می‌شود که «آلکساندرا» (شیلین وودلی) دختر هفده ساله‌اش از مادر خود متنفر است. آلکساندرا می‌گوید که مادرش به پدرش خیانت کرده و مت با پرسش از دوست خانوادگی‌شان که رابطه خوبی باهم دارند، به صحت گفته آلکساندرا پی می‌برد. این درحالی است که دکترها اعلام می‌کنند دیگر امیدی به هوشیاری لیز نیست و زنده نگاه‌داشتن او به‌وسیله دستگاه بی‌فایده است. مت در جستجوی رفیق همسرش بر می‌آید و او را در جریان مرگ لیز قرار می‌دهد. سرانجام لیز می‌میرد و خانواده متوجه می‌شوند بیشتر باید قدر یکدیگر را بدانند.

مقدمه

فرزندان، حکایت مردی است که پس از مدت‌ها غفلت از زندگی مشترک، سعی دارد خانواده‌اش را سر و سامان دهد؛ اما هرچه بیشتر پیش می‌رود مسائل پیچیده‌تری سر راه او سبز می‌شود. فرزندان، به

کارگردانی آلکساندر پین، یک فیلم درام و کمدی است و مانند دیگر آثار پین، نگاهی انقادی به سبک زندگی خانواده و جامعه‌ی آمریکا دارد. فیلم، قصه‌ای ساده اما عمیق را روایت می‌کند. آلکساندر پین، در قالب طنزی تلخ، معضلات و مشکلات زیادی را به تصویر کشیده است. زندگی مت، شغل اوست و چنان درگیر آن است که به‌عنوان پدر خانواده، فرصتی برای توجه به همسر و دخترانش ندارد. لیز از بی‌توجهی مت به ستوه آمده و سعی می‌کند با خوش‌گذرانی و تفریح با دوستانش کمبود ناشی از بی‌توجهی مت را جبران کند. در نهایت او عاشق مرد دیگری شده و به فکر جدایی از مت می‌افتد. آلکساندرای هفده ساله، نوجوانی سرخورده از روابط خانوادگی و بیشتر از آن، سرخورده از خیانت مادرش است. از این‌رو همچون بسیاری از هم‌سن و سالانش در جامعه آمریکایی، درگیر مواد و روابط خطرناک می‌شود. «اسکاتی» دختر کوچک‌تر که در آستانه بلوغ است، بدون توجه رها شده و این موجب پرخاش‌گری و گستاخی بیش از اندازه و پیش از موعد او شده است.

پین، در فیلم‌اش نگاه انتقادی و تیزبین خود را به‌سوی مهم‌ترین معضل دنیای امروز کشانده است: سستی بنیان خانواده و روابط پدر و مادر و فرزندان. از نظر وی اگر چه جامعه در مسیری قرار گرفته است که خانواده در آن در معرض خطری بنیادین قرار دارد و اگر فکری به حالش نشود باید منتظر فروپاشی و نابودی آن بود؛ اما همچنان کورسوی امیدی در دنیای آدم‌ها می‌تواند گرمابخش ارتباطی انسانی باشد. حمایت و مراقبت پدرانه، مهر و محبت مادرانه و صفا و سادگی کودکانه کم‌رنگ شده و روابط اعضای خانواده به سردی گراییده است. انسان در انحراف از حقیقت زندگی، تنها مکان امن خویش، یعنی کانون خانواده را نیز از دست داده است. در فیلم پین، در ابتدا بی‌توجهی‌های پدر خانواده موجب خیانت مادر و بی‌توجهی و عدم مسئولیت‌پذیری مادر موجب بی‌تربیتی و بی‌اخلاقی و بی‌عاطفگی فرزندان شده است. هیچ‌کدام از اعضای خانواده رفتار درستی ندارند. این معضل تنها به خانواده مت کینگ بر نمی‌گردد؛ چرا که خانواده او نمونه یک خانواده معمولی در دنیای امروز کشورهای توسعه یافته و

در حال توسعه است. به تعبیری دیگر، معضل مدرن شده زندگی، به قیمت از دست دادن ارزش‌ها و هویت زندگی خانوادگی است.

زمانی برای خانواده؛ شاید وقتی دیگر

مت کینگ، تا قبل از تصادف همسرش، بیشتر یا همه وقت‌اش را صرف کار و مسائل کاری خود کرده و زمانی برای بودن در کنار خانواده نداشت. همسر او در تقابل با این برخورد، خواسته یا ناخواسته، به دامان انحرافات اخلاقی و عدم تعهد نسبت به فرزندانش کشیده می‌شود. این امر موجب شده خانواده به مرور زمان از یکدیگر دور شوند تا جایی که نسبت به هم، احساس بیگانگی کنند. خود مت کینگ در قسمت‌های مختلف فیلم به این مطلب اعتراف می‌کند، برای مثال، او اعتراف می‌کند آخرین باری که به صورت مستقل از اسکاتی که اکنون ده ساله است مراقبت کرده، مربوط می‌شود به سه سالگی او. مت از فرزندانش غافل بوده و همین باعث شده اکنون (که به‌دلیل به‌کما رفتن همسرش) مجبور به همنشینی با آنان است، با فرزندان‌ش احساس بیگانگی کند. مت هنوز نمی‌داند دخترش برای صبحانه تخم مرغ نمی‌خورد و وقتی الفاظ رکیک و نامناسبی از زبان اسکاتی می‌شنود، بسیار متعجب است. از احساسات و نیازهای فرزند کوچک‌ترش اسکاتی بی‌اطلاع است. وقتی مدیر مدرسه اسکاتی، به او می‌گوید که آیا درباره بیماری و وضعیت مادرش با او صحبت کرده، او تازه متوجه می‌شود که این کار لازم است و نیاز است با او صحبت

کارگردان فیلم، به‌خوبی نشان می‌دهد که با وجود ثروت و رفاه مادی در میان مردم جامعه، ناآرامی و عدم تفاهم در خانواده‌ها بیشتر شده است. فیلم نگاهی تمسخرآمیز به جامعه دارد، جامعه‌ای که سرشار از مشکلات اجتماعی است. نگاه تلخ و طنزآلود و گزنده فیلم به روابط خانوادگی در جامعه مدرن به تعبیر دقیق‌تر نقد شیوه زندگی در جوامع این‌چنینی است.

کند و وقتی تصمیم می‌گیرد با اسکاتی صحبت کند نمی‌داند از کجا باید شروع کند و چگونه باید سر صحبت را با او باز کند.

همین مشکلات، در بعدی وسیع‌تر با الکساندرا نیز تکرار می‌شود. مت او را به مدرسه شبانه‌روزی فرستاده تا بار مسئولیت تربیت الکساندرا را از دوش خود بردارد و تصور می‌کند تنها وظیفه‌ای که در قبال الکساندرا دارد این است که شهریه مدرسه‌اش را پرداخت کند. او از این نکته غافل است که دخترش در آنجا به مواد روی آورده و به عیاشی می‌پردازد. وقتی الکساندرا متوجه می‌شود که مادرش دیگر به هوش نخواهد آمد به گریه می‌افتد و و مت که قصد آرام کردن او را دارد نمی‌تواند و نمی‌داند چگونه باید این کار را بکند. در جای دیگر فیلم، مت دختر هفده ساله‌اش را مثل بچه‌های پنج-شش ساله تنبیه می‌کند.

بخش قابل توجهی از فیلم پین، به زیبایی روایت‌گر جزئیات بحران خانواده‌ای است که پدر در طول مدتی که با فرزندانش است متوجه می‌شود که در برقراری ارتباط با فرزندانش ناتوان و نادان است. مت، وظایف یک پدر را نمی‌داند؛ وظایف یک همسر را نمی‌داند. با اینکه در شغل و کالت، آدم موفق است؛ اما در نقش همسر و پدر، کاملاً ناموفق و شکست‌خورده محسوب می‌شود. می‌توان این‌گونه تعبیر کرد که پین معتقد است مردان باید بدانند که وظیفه آنان تنها تأمین نیازهای مادی خانواده نیست؛ بلکه وظیفه‌ای مهم‌تر

پین، در فیلم‌اش نگاه انتقادی و تیزبین خود را به سوی مهم‌ترین معضل دنیای امروز کشانده است: سستی بنیان خانواده و روابط پدر و فرزندان. از نظر وی اگر چه جامعه در مسیری قرار گرفته است که خانواده در آن در معرض خطری بنیادین قرار دارد و اگر فکری به حالش نشود باید منتظر فروپاشی و نابودی آن بود؛ اما همچنان کورسوی امیدی در دنیای آدم‌ها می‌تواند گرمابخش ارتباطی انسانی باشد.

برعهده دارند و آن تأمین نیاز روحی و عاطفی همسر و فرزند است و هیچ چیز و هیچ کس جز مرد خانواده نباید و نمی‌تواند این نیاز را برآورده کند. حفظ و رشد خانواده نیز همچون شغل آنان، نیازمند برنامه‌ریزی منظم و دقیق است و مرد خانواده نباید از آن غافل باشد. مت کینگ، مردی است که کار و شغل، او را از رسیدگی و توجه به خانواده‌اش بازداشته است و زمانی پی به اشتباهش می‌برد که خانواده‌اش به فساد و تباهی کشیده شده و دیگر برای جبران، فرصت چندانی وجود ندارد. بی‌توجهی مت نسبت به لیز موجب شده است تا لیز، وقت خود را با دوستانش بگذراند. تداوم این بی‌توجهی، لیز را به سوئی کشانده که با فرد دیگری رابطه برقرار می‌کند و عاشق او می‌شود. پس از مدتی لیز به فکر طلاق و تشکیل زندگی مجدد می‌افتد؛ اما ناگهان در تصادفی به کما می‌رود و به تلخی، بحرانی را برای خانواده‌اش رقم می‌زند.

احساس کاذب یک حق از دست رفته

الکساندر پین، بن‌مایه روایت داستان آرام و ماتم‌زده‌اش را بر به چالش کشیدن ذهن مخاطب، درباره حق از دست رفته‌ی لیز برای داشتن یک زندگی طبیعی استوار کرده است. آیا لیز همسر و مادر یک خانواده حق داشته است برای داشتن یک زندگی بهتر به تعهدات خود در زندگی فعلی پشت کند؟ آیا بی‌توجهی همسر و بی‌مهری فرزند می‌تواند خیانت او را توجیه کند؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان لیز را بی‌تقصیر دانست؟ در اینکه شوهر در رسیدگی به خانواده کوتاهی کرده هیچ شکی نیست، اما طبیعی است که این نمی‌تواند دلیل موجهی برای خیانت لیز باشد.

وقتی مت به خانه دوست‌اش می‌رود و از زن دوست‌اش درباره رابطه مخفیانه لیز با مرد دیگر می‌پرسد، زن سعی می‌کند تا کار او را توجیه کند و تقصیر را به گردن بی‌توجهی‌های شوهر بیاندازد و این را حق یک زن می‌داند. پین، این حمایت دوستانه را تا حدودی با گرایش فمینیستی جامعه آمریکایی پیوند زده است. مسئله احقاق حقوق زنان، زندگی آزاد، برابری با مردان و... نگرشی است که در



خانواده‌های دیگری است. مردی که لیز با او رابطه داشته، خود زن و فرزند دارد و اتفاقاً به شدت به آنان علاقه‌مند است. وقتی همسر آن مرد متوجه این اتفاق می‌شود رابطه‌شان در معرض خطر قرار می‌گیرد. آزادی مطلق و بی‌قید و بندی که در اندیشه فمینیستی مطرح می‌شود، موجب سلب آزادی و آسایش از زنان دیگران خواهد شد. دوست لیز، با اینکه در جریان خیانت او بوده، به‌جای نصیحت و ممانعت، به حمایت از او پرداخته و به نظرش گفتن حقیقت به مت خیانت محسوب می‌شود. دیدگاه او از دیدگاه‌های رایج و غلطی است که در گرایش‌های فمینیستی جامعه آمریکا مرسوم است و فیلم به صورتی کاملاً حساب شده، این تصویر را مخدوش می‌کند.

ناآرامی در خانواده‌های امروز

نکته دیگری که در فیلم به آن اشاره شده، سستی و تزلزل در زندگی و جوامع غربی است. خانواده کینگ، تنها خانواده‌ای نیست که دچار مشکل است؛ بلکه دیگر خانواده‌های موجود در فیلم نیز در بحران به‌سرمی‌برند. در قسمتی از فیلم، شاهد دعواهای دوستان مت و لیز هستیم. نکته جالب آن است که این دعوا بسیار عادی جلوه داده می‌شود. گویا مشاجره، امری طبیعی و عادی است. از طرف دیگر «اسپییر» با وجود علاقه‌ای که به همسر خود دارد و با وجود داشتن دو فرزند، با لیز رابطه برقرار کرده است و این نشان‌گر عدم

داستان فیلم، فرزندان لیز را تا حدودی قربانی ستم‌های جامعه مردان نشان داده و گرایش او به زندگی را یک حق طبیعی برای او می‌داند. گویی فیلم، هوشمندانه می‌خواهد چشم‌اش را بر مسئولیت‌ها و خطاهای لیز ببندد. این نکته‌ای است که فیلم با روایت به کما رفتن لیز و پنهان کردن گذشته او، قضاوت را برای مخاطبانش در مورد آن سخت می‌کند؛ اما تأثیر احساسی قدرتمندی برای مظلوم‌نمایی وی بر مخاطب می‌گذارد.

با این‌همه، کارگردان فیلم با نشان دادن شخصیت ساده و آرام مت کینگز و همچنین اعترافات مرتب او به کوتاهی‌های او در مورد خانواده؛ این اندیشه را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند که آیا واقعا باید به لیز حق داد؟ آیا مقصر اصلی مت است و نباید شخص دیگری را مقصر دانست؟ فیلم با هوشیاری تمام از جبهه‌گیری و قضاوت در این‌باره فرار می‌کند. از طرفی، مظلومیت مت را به تصویر می‌کشد و از طرفی معصومیت و بی‌گناهی لیز را و مخاطب در پایان باید خودش در این‌باره قضاوت کند. هرچند که روایت داستان فیلم با مت پیش می‌رود و او شخصیتی مهربان و ساده‌ای دارد، بنابراین مخاطب بیشتر با او هم‌ذات‌پنداری می‌کند تا با لیز.

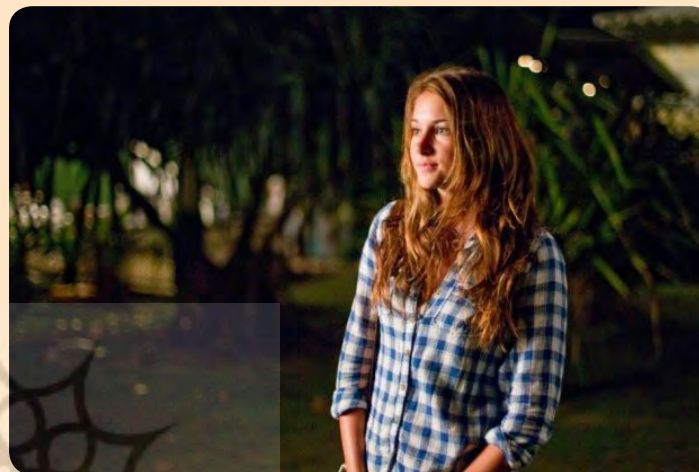
علاوه بر آن، بازی جورج کلونی که خود چهره‌ای محبوب و کاریزماتیک دارد، بیشتر ما را به طرفداری از مت سوق می‌دهد. مت قبل از اینکه به خیانت همسرش پی ببرد، از بی‌توجهی‌اش نسبت به لیز اظهار پشیمانی می‌کند و تصمیم می‌گیرد در صورت به هوش آمدن او، گذشته‌اش را جبران کند و پس از آن نیز با از خودگذشتگی اجازه نمی‌دهد شخصیت لیز نزد اسکاتی و پدر لیز خراب شود. در صحنه‌ای که پدر لیز، مت را ملامت و سرزنش می‌کند و مت سکوت می‌کند و از خیانت لیز حرفی نمی‌زند، شخصیت مظلوم و بخشنده او به‌خوبی به تصویر کشیده می‌شود.

همین‌جا است که فیلم با شیوه‌ای تأثیرگذار، تأکید می‌کند که توجیه و حمایت از چنین رفتاری به هیچ‌عنوان به نفع جامعه نیست. حمایت‌کنندگان از لیز و شیوه زندگی و تفکراتش باید بدانند که نتیجه طرفداری از او، نابود شدن زندگی خانوادگی او و فرزندانش و چه بسا

نیست و در برخورد با آنان رفتاری بسیار ناشایست از خود نشان می‌دهند. سیستم آموزشی در تربیت اخلاقی کودکان و نوجوانان عملکرد قابل قبولی نداشته است. مت، دخترش را به یک مدرسه شبانه‌روزی فرستاده تا در آنجا از وی مراقبت شود؛ اما وقتی به دیدن او می‌رود متوجه می‌شود که دخترش مواد مصرف کرده و بیرون از خوابگاه در حال ولگردی است. اگرچه نباید انتظار داشت کودک توسط سیستم آموزشی ادب و اخلاق را بیاموزد، این پدر و مادر هستند که باید این مسئولیت را برعهده گیرند؛ اما فیلم اشاره به این نکته دارد که کانون‌های اخلاقی و آموزشی نیز در جوامع امروزی دست‌خوش ظاهر فریبی و روزمرگی شده‌اند.

فرزندان در هر رده سنی که باشند بی‌نیاز از حمایت والدین نخواهند بود. در فیلم، اسکاتی ده ساله در آستانه بلوغ قرار دارد. طبیعتاً برای هر دختری در دوران بلوغ، مسائلی وجود دارد که او کنجکاو است آن را بداند. حال اگر مراقبت والدین نباشد ممکن است فرزند دست به کاری بزند که ضرری جبران‌ناپذیر برای او به‌همراه داشته باشد. برای مثال اسکاتی به‌راحتی به فیلم‌های مستهجن دسترسی پیدا کرده و از روی نادانی و کنجکاوای قصد تماشای آن را دارد که با ممانعت الکساندر مواجه می‌شود. چه کسی باید مراقب اسکاتی باشد؟ ذهن فرزند، به‌ویژه نوجوانان را در هر مرحله از رشد، سوالاتی درگیر می‌کند، عدم توجه به این نکته ممکن است آینده‌ی کودک کنجکاو را، در معرض خطر قرار دهد. این والدین اسکاتی هستند که باید به او یاد بدهند از چه کارهایی پرهیز کند. در پایان فیلم، شاهد این هستیم که اسکاتی به تماشای مستندی علمی نشسته است. لحظه‌ای بعد، مت و الکساندر نیز به او ملحق می‌شوند. این صحنه، به‌خوبی نشان می‌دهد که وجود پدر و حمایت‌های او و به‌طور کلی پیوند و بودن اعضای خانواده در کنار هم تا چه اندازه می‌تواند در رشد و جهت‌دهی مسیر زندگی فرزند مؤثر باشد. والدین باید در جریان فعالیت کودکان خود باشند و بخشی از وقت خود را به صحبت کردن با آنان اختصاص دهند.

علاوه بر اسکاتی، الکساندر نیز در سنی قرار دارد که ویژگی‌های



تعهد و وفاداری زوجین در خانواده‌های آمریکایی است. وفاداری، یکی از ارکان مهم بقای خانواده است و وقتی از بین برود دیگر نمی‌توان به بقای زندگی مشترک امیدوار بود. در سبک زندگی جوامع مدرن، این وفاداری، روز‌به‌روز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود.

چرا با وجود پیشرفت‌های فراوان در زمینه‌های مختلف و رشد قابل ملاحظه‌ی سطح رفاه مردم نسبت به گذشته، جامعه از نظر اخلاقی روند فرسایشی دارد؟ چرا افزایش رفاه در جوامع مدرن، موجب افزایش استحکام بنیان خانواده نشده است؟ کارگردان فیلم، به‌خوبی نشان می‌دهد که با وجود ثروت و رفاه مادی در میان مردم جامعه، ناآرامی و عدم تفاهم در خانواده‌ها بیشتر شده است. فیلم نگاهی تمسخرآمیز به جامعه دارد، جامعه‌ای که سرشار از مشکلات اجتماعی است. نگاه تلخ و طنزآلود و گزنده فیلم به روابط خانوادگی در جامعه مدرن به تعبیر دقیق‌تر نقد شیوه زندگی در جوامع این‌چنینی است.

بحران هویت در نسل آینده

نکته دیگری که فیلم به آن اشاره می‌کند، عدم تربیت مناسب کودکان در جامعه مدرن است. در طول فیلم بارها شاهد این هستیم که الکساندر و اسکاتی از الفاظ رکیک در محاورات خود استفاده می‌کنند. علاوه بر آن، نسل جدید هیچ احترامی برای بزرگترها قائل

خاص خود را دارد. او به دلیل بی‌توجهی پدر و مادرش به خوابگاه رفته و وقتی به خانه بازمی‌گردد از دوست خود می‌خواهد که به خانه‌اش بیاید و در کنار او باشد. عدم ارتباط صمیمی او با اعضای خانواده، دلیل این کار است. الکساندرا دختری هفده ساله است، او نیاز به توجه و محبت از جانب خانواده‌اش دارد. وقتی خانواده نیاز او را برطرف نکنند او با رفاقت‌های نامطمئن و مواد مخدر کمبودهای خود را جبران می‌کند.

روابط گسترده فامیلی:

الکساندر پین، از معدود کارگردان‌هایی است که عمو، عموزاده و... را در معرفی خانواده به تصویر می‌کشد. ملاقات بستگان و خویشاوندان در جامعه مدرن، محدود به عزاداری‌ها و عروسی‌ها شده است. رابطه بین عموزاده‌ها آن‌قدر کم‌رنگ شده که گاهی فرزندان، اقوام خویش را نمی‌شناسند. در فیلم‌های پین، علی‌الخصوص فیلم فرزندان، خویشاوندان با یکدیگر تعامل دارند. او سعی می‌کند آنان را به هم وصل کند و به مخاطب، معنای اصالت خانوادگی و ارزش فامیل را نشان دهد. توجه و اهمیت دادن به فامیل و خویشاوندان، ویژگی خانواده‌های اصیل است و

پین، این حمایت دوستانه را تا حدودی با گرایشات فمینیستی جامعه آمریکایی پیوند زده است. مسئله احقاق حقوق زنان، زندگی آزاد، برابری با مردان و... نگرشی است که در داستان فیلم، فرزندان لیز را تا حدودی قربانی ستم‌های جامعه مردان نشان داده و گرایش او به زندگی را یک حق طبیعی برای او می‌داند. گویی فیلم، هوشمندانه می‌خواهد چشم‌اش را بر مسئولیت‌ها و خطاهای لیز ببندد. این نکته‌ای است که فیلم با روایت به کما رفتن لیز و پنهان کردن گذشته او، قضاوت را برای مخاطبان‌ش در مورد آن سخت می‌کند؛ اما تأثیر احساسی قدرتمندی برای مظلوم‌نمایی وی بر مخاطب می‌گذارد.

پین قصد دارد این تصویر را از جامعه آمریکایی نشان دهد. خانواده کینگ، از نوادگان پادشاهان جزیره هاوایی هستند. مت کینگ از اصل و نسب خود آگاه است و عکس‌هایی از اجدادش در خانه نگه داشته است.

کارگردان فیلم، روی این نکته تأکید زیادی دارد که خانواده فراتر از زن و شوهر و فرزند است. اقوام و بستگان، خانواده انسان‌اند و نباید این مطلب را فراموش کرد. در خاندان کینگ، مت، بزرگ‌طایفه است و تصمیمات نهایی را او می‌گیرد. وقتی صحبت از فروش زمین‌های اجدادی می‌شود، مت تصمیم می‌گیرد آن را نفروشد و همه به تصمیم‌اش احترام می‌گذارند. در سکانسی از فیلم، بستگان مت در کنار هم لحظات شادی را سپری می‌کنند. دوربین با تعمد، شادی و خوشحالی آنان را به تصویر می‌کشد تا مخاطب به خوبی به ارزش اصالت خانوادگی پی ببرد. اما سؤال این‌جاست که این اصالتی که در گذشته جزو ارزش‌های زندگی بوده است، آیا در فرزندان امروز نیز ثابت خواهند ماند؟ سبک زندگی مردم جامعه در جهتی است که سنت‌ها و اصالت‌ها روز به روز بی‌ارزش‌تر می‌شود. سنت‌ها و آدابی که قرن‌ها در میان نسل‌ها بوده و به زندگی آن‌ها سر و سامان می‌داده‌است، اکنون رو به فراموشی است. این سنت‌ها بوده‌اند که با حاکمیت‌شان بر زندگی مردم، اخلاق، خانواده و دیگر ارزش‌ها را تحکیم و ترویج داده‌اند. حال که دنیای مدرن، سعی در فراموشی سنت‌ها دارد، نباید انتظار داشت اخلاق و ارزش خانواده و چنین تصویری در سینمای امروز، طنین‌انداز شود؟ شاید این رؤیایی هنرمندانه است که نقطه کور سوی امیدی برای جامعه بحران‌زده امروز نیز باشد.

مت کینگ، یک انسان با اصل و نسب است که در اثر سبک نوین جامعه آن را فراموش کرده است. او در طول فیلم، با ارتباط برقرار کردن با فرزندان و اقوامش، به اصالت خود باز می‌گردد. عدم فروش ملک اجدادی، برگزاری مراسم سوگواری به شیوه سنتی و گذراندن اوقاتی با فرزندان‌ش، این مطلب را تأیید می‌کند. مت کینگ در طول فیلم دچار تحول می‌شود. او متوجه می‌شود که باید بیشتر به خانواده‌اش توجه کند. او می‌فهمد دوست داشتن

خانواده به تنهایی کافی نیست و علاوه بر آن، خانواده نیاز به توجه و حمایت دارد. در صحنه پایانی فیلم، اعضای خانواده در کنار هم نشسته و در حال تماشای تلویزیون‌اند. آشوب و بحران تمام شده و خانواده در کنار هم هستند. آنان اکنون بیشتر از گذشته قدر یکدیگر را می‌دانند.

نگاهی به کارگردان و بازتاب اکران فیلم

آلکساندر پین، کارگردانی متفکر و مؤلف است. اغلب فیلم‌های او دست‌مایه‌های اجتماعی و خانوادگی دارند. یکی از ویژگی‌های بارز فیلم‌های او، تم طنز آن‌ها است. داستان‌هایش با اینکه می‌تواند درامی غم‌انگیز باشد، اما تبدیل به طنزی تلخ و گزنده می‌شود. فیلم‌های او درمیان بحران و در اوج احساس، ریتم کمدی به خود می‌گیرد و مخاطب را دچار سردرگمی می‌کند. این یکی از ویژگی‌های سینمای پست مدرن است. طنز فیلم اجازه نمی‌دهد مخاطب به خوبی با شخصیت‌ها هم‌دردی کند و مسائل مهم، بدون توقف و برجسته شدن، روایت می‌شوند. فیلم‌ساز اجازه نزدیک شدن مخاطب به شخصیت را نمی‌دهد و این باعث می‌شود تا ذهن مخاطب بیش از پیش درگیر مشکلات شخصیت نشود. در واقع فیلم‌ساز می‌گوید به جای هم‌دردی به فکر چاره باشید و اگر نمی‌خواهید چاره‌ای بیاندیشید پس بخندید و از دیدن فیلم لذت ببرید. نوشتن فیلم‌نامه‌ای که صحنه‌های دراماتیک را با طنز توأم کند،

از دیگر نکات جالب درباره فیلم، تضاد محیط و افراد درون آن است. داستان در جزیره‌ای فوق‌العاده زیبا روایت می‌شود. محیط شاد است؛ اما شخصیت‌ها غمناک‌اند. به همان اندازه‌ای که محیط زیباست، اعمال و رفتار شخصیت‌ها زشت است. مثل بهشتی می‌ماند که جهنمیان در آن زندگی می‌کنند. این نکته نیز از المان‌های پست‌مدرن فیلم است. فیلم‌برداری در سطح بالایی است و به خوبی در خدمت داستان قرار دارد.

کار دشواری است که پین و تیم نویسندگی او به خوبی از پس آن برآمده‌اند. از دیگر نقاط قوت فیلم‌نامه، ساختار منسجم و مستحکم آن است. داستان به زیبایی پیش می‌رود و صحنه‌ها از ریتم یا تمپوی خوبی برخوردارند. داستان فرعی به خوبی پایه‌های داستان اصلی جلو می‌رود و در اواخر فیلم، تبدیل به نقطه عطف داستان اصلی می‌شود. فیلم‌نامه‌ی این فیلم در سال ۲۰۱۲ برنده اسکار بهترین فیلم‌نامه اقتباسی شده است.

از دیگر نکات جالب درباره فیلم، تضاد محیط و افراد درون آن است. داستان در جزیره‌ای فوق‌العاده زیبا روایت می‌شود. محیط شاد است؛ اما شخصیت‌ها غمناک‌اند. به همان اندازه‌ای که محیط زیباست، اعمال و رفتار شخصیت‌ها زشت است. مثل بهشتی می‌ماند که جهنمیان در آن زندگی می‌کنند. این نکته نیز از المان‌های پست‌مدرن فیلم است. فیلم‌برداری در سطح بالایی است و به خوبی در خدمت داستان قرار دارد.

فیلم، دارای نماهای منحصر به فردی است که موجب شده از لحاظ بصری زیبا شود. موسیقی و دیگر عوامل نیز در سطح بالایی هستند. بازی جورج کلونی در این فیلم بسیار خوب و جذاب است. جورج کلونی با توانایی‌های خود توانسته کیفیت درام و طنز فیلم را به خوبی ارتقا بخشد. فیلم فرزندان، در سال ۲۰۱۱ به روی پرده رفت و توانست توجه اغلب مخاطبان و منتقدان را به خود جلب کند. این فیلم یکی از مهم‌ترین فیلم‌های سال ۲۰۱۱ شناخته شد و در جشنواره‌های زیادی موفق به حضور و کسب جایزه شد. فیلم فرزندان، در هشتاد و چهارمین دوره مراسم اسکار، نامزد دریافت پنج اسکار از جمله اسکار بهترین فیلم سال شد که از این میان تنها به دریافت جایزه بهترین فیلم‌نامه اقتباسی نایل آمد. همچنین این فیلم در همان سال به‌عنوان بهترین فیلم درام در جشنواره گولدن گلوب معرفی شد و جورج کلونی نیز جایزه بهترین بازیگر نقش اول را دریافت کرد.

